

۳ اگست ۲۰۱۴

ناتور رحمانی

اسیر !!

از همه ناکسان گریزان

در خویشتن اسیرم

همه تن فریادم

از نامردمی های دوران

همه ویرانه ها از حنجره من

میگیرند

نگاهم در تنگناه لحظه ها میشوند

و چشمانم را تکرار تاریخ

میسوزاند

درین بهار بی برگ و بار

که دستهای پُر سخاوت باران

شیشه های شکسته هر پنجره را

میشوید

من ، همانگونه گرد گرفته

شکسته و بی تصویرم .

